

## حق به شهر از اندیشه تا عمل

هما مداح<sup>۱</sup>، پیام روشن فکر<sup>۲</sup>

### چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود تا در ابتدا مفهوم «حق به شهر» (The right to the city)، که به طور روزافزون بر اهمیت آن افزوده شده و بیشتر مورد توجه محافل اکادمیک و سیاستگذاری شهری امروز جهان قرار می‌گیرد، به تفصیل شرح داده شود. این مفهوم اولین بار توسط جامعه شناس فرانسوی، هانری لُهِفُور در ۱۹۶۸ طرح گردید، اما بحث و تفسیرهای حول آن تا سال‌های اخیر ادامه یافته است. در حالی که تعدادی از صاحب‌نظران بعد از لُهِفُور به تشریح کار او پرداخته‌اند- مانند مارک پورسل - یا تلاش نموده‌اند "کارگزاران" ایجاد و اعمال آن را تعیین نمایند- مانند دیوید هاروی- عده ای نیز به انتقاد از جنبه‌های مختلف کار او، برای مثال مردسالاری مستتر در آن، پرداخته‌اند و خواستار ایجاد اصلاحاتی امروزی در این مفهوم و تلاش‌های انجام گرفته برای اجرایی ساختن آن شده‌اند. ایده لُهِفُور از "نظریه" به "عمل" نیز پروژه ای طولانی و زنده است که امروزه توسط سازمان‌ها و شبکه‌های مختلفی در دنیا دنبال می‌شود، اما با سختی‌ها و مشکلات خاص خود نیز همراه است. نمونه‌هایی از این اقدامات در اینجا معرفی شده است. در واقع سؤال این است که چگونه می‌توان مفهومی انتقادی و رادیکال همچون "حق به شهر" را که در پی واژگون ساختن روابط آشکار و پنهان سرمایه داری در شهرها و در انداختن طرحی نو است، در جوامع سرمایه- محور فعلی و در قالب نوعی از شهروندی لیبرال-دموکراتیک پیاده ساخت؟ این سؤال، منظر انتقادی جدیدی پیش روی اکادمسین‌ها، روشنفکران، فعالان مدنی و مدیران و متخصصان شهری می‌گشاید که از طریق آن می‌توان برخی از مشکلات کلان شهرها، از جمله کلان شهر تهران را که در چنبره نوعی سرمایه داری بیمار و دولت سالاری گرفتار آمده است، رمزگشایی نماید.

### کلیدواژه‌ها

**حق به شهر، سرمایه داری، شهروندی، جنسیت**

۱ - دانشجوی دکتری مرکز تحقیقات توسعه دانشگاه بن

۲ - دکترای پژوهش محور (SDH) SOCIAL DETERMINANT OF HEALTH) مرکز تحقیقات عوامل اجتماعی مؤثر بر سلامت دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، Roshanfkr.payam@gmail.com

## یک: حق به شهر<sup>۱</sup>، خاستگاه تاریخی و نظریه‌ها

### آرای هانری لُهِفُور

عبارت «حق به شهر»<sup>۲</sup> برای اولین بار توسط جامعه شناس فرانسوی، هانری لُهِفُور<sup>۳</sup> در ۱۹۶۸ و در قالب کتاب او حق به شهر<sup>۴</sup> به کار گرفته شد. لُهِفُور یک سوسیالیست برجسته و [در زمان ابداع این عبارت] استاد جامعه شناسی شهری در دانشکده جامعه شناسی دانشگاه نانتر بود، جایی که جنبش دانشجویی می ۱۹۶۸ فرانسه<sup>۵</sup> از آنجا آغاز شد. بسیاری بر این باورند که عقاید لُهِفُور در مورد حق به شهر، بر اتفاقات می ۱۹۶۸ تأثیر گذاشت، هر چند که در حافظه جمعی افراد و متفکران این نه نام لُهِفُور که نام بسیاری دیگر از متفکران بزرگ مانند لوی اشتراوس و لکان است که به این جنبش دانشجویی-آنارشیستی گره می‌خورد. اما سوگرائیس و ماتيووات (۲۰۱۰) بر این باورند که:

"این متفکران (و دیگران) جنبش می ۶۸ را از آن خود نمودند، در حالیکه موتور محرک آن عقاید لُهِفُور و دستیارانش بود" (Sugranyes and Mathivat, 2010:14). هس<sup>۶</sup> و دیگران (۲۰۰۹) این موضوع را این گونه شرح می‌دهند که "می ۱۹۶۸ کار اکادمیسین‌های دانشگاه‌های بزرگ نبود بلکه کار مردم بود. لُهِفُور به اکول نرمال سوپریور نرفته بود [...] او جامعه‌شناسی را در حال راندن تاکسی در ۱۹۲۰ در پاریس آموخته بود" که در واقع اشاره آن‌ها به کار چندساله او به عنوان راننده تاکسی برای امرار معاش در دهه ۱۹۲۰ است. شیلدز (۲۰۰۱) پا را از این نیز فراتر می‌گذارد و می‌گوید:

"...این ایده منحصر بفرد بعدتر توسط دانشجویان لُهِفُور در نانتر، به عرصه عمل رسید، کسانی که اشغال سوربون و بیشتر پاریس را در می ۱۹۶۸ رهبری کردند." (Shields,2009)

هانری لُهِفُور با همراهی حامیان وضعیت‌گرایی که جوان‌تر از خودش بودند، به نقد یکی از مهم‌ترین ارکان سرمایه‌داری در نیمه دوم سده بیستم پرداخت: زندگی روزمره. زندگی روزمره مدرن و شهری یکی از فضاهایی بود که سیستم‌سازی سرمایه‌دار بر آن سیطره داشت. لُهِفُور تأکید می‌کند که زندگی را باید مثل یک پروژه زندگی کرد و تنها پروژه فکری و سیاسی که معنا دارد زندگی است. ایده‌های لُهِفُور در زمان خودش (که علیه ساختارگراها بود) با دیده تردید مارکسیست‌های آن دوران مواجه شد. دیوید هاروی در مقدمه‌ای که بر ترجمه انگلیسی کتاب تولید فضای لُهِفُور نوشته است، می‌گوید: آنچه او [لُهِفُور] را هم از انسان‌گرایان مارکسیست (نظیر سارتر و مارلو- پونتی) و هم از آلتوسرگرایان ساختارگرا متمایز می‌کرد، امتناع از پذیرش هرگونه جدایی بین آثار به اصطلاح "مارکس جوان" (که انسان‌گرایان ستایش و آلتوسرگرایان تحقیر می‌کردند) و آثار "مارکس پخته" (که انسان‌گرایان تحقیر و آلتوسرگرایان تحسین می‌کردند) بود. لُهِفُور تأکید می‌کرد زندگی همانند یک پروژه زیسته

۱- معادل گذاری مناسب فارسی برای کلید واژه موضوع تخصصی مستقلی است که این نوشتار قصد ورود به آن را ندارد فقط اشاره می‌شود که معادل‌های مختلفی برای این اصطلاح پیشنهاد شده است از جمله: حق شهر؛ حق از شهر، حق به شهر و حق به شهر این نوشتار برای پرهیز از دامن زدن به اغتشاش مفهومی در این زمینه معادلی را که کمال اطهاری به کار برده را برگزیده است. نگ به

http://www.isa.org.ir/specialized-committees/82

2- The right to the city

3- Henry Lefevbre (1991– 1901)

4- Le droit a la ville

۵- جنبش دانشجویی-کارگری مه ۱۹۶۸ فرانسه به مجموعه حوادثی اطلاق می‌شود که در طول ۴ هفته در ماه مه سال ۱۹۶۸ در فرانسه رخ داد، نقطه اوج این جنبش در فاصله یک هفته‌ای سوم تا دهم ماه مه به وقوع پیوست، خیزشی که از اعتراض یک گروه دانشجویی شروع شده بود، میلیون‌ها نفر از مردم شهرنشین فرانسه را به میدان مبارزه کشاند. هرچند رویدادهای مه ۱۹۶۸ فرانسه هرگز به عنوان انقلاب شناخته نشد ولی تأثیر آن بر روابط انسانی و زندگی مدنی جامعه از هیچ انقلابی کمتر نبود. در مورد جنبش ۱۹۶۸ نظرات و عقاید متفاوت و متضادی مطرح می‌شود، برخی آن را گسترش دامنه آزادی و شکوفایی و بالندگی انقلاب کبیر فرانسه تعبیر کردند و در برابر برخی دیگر جنبش را غوغای عوام، روان‌پریشی توده‌ای یا کارناوال نام نهادند.

6- Hess

است، و زندگی مارکس را باید به عنوان کلیتی از علائق، که همزمان و نه به شکل قطعات پراکنده جریان دارد، نگاه کرد. وی، از این موضع جنگید تا ماتریالیسم دیالکتیک را از چنگال مارکسیست‌ها، تاریخ را از دست مورخان، توانایی عمل انقلابی را از چارچوب ساختارگرایان و امر اجتماعی را از حیطه جامعه‌شناسان برهاند.

ما ایدهٔ مطروحه توسط لُه‌فور چه بود که می‌توانست بر کارکرد جنبشی عظیم همچون می ۱۹۶۸ تأثیر بگذارد؟

کتابی که این ایده در آن مطرح شد، یعنی حق به شهر (۱۹۶۸) تأثیر منفی اقتصاد کاپیتالیستی بر شهرها را توصیف می‌کند که شهرها را تبدیل به مکانی برای مزیت انباشت سرمایه ساخته است. برای معکوس ساختن این پدیده، لُه‌فور پیشنهاد می‌کند که ساکنان خواستار کنترل بر ساخت فضاهای شهری شوند. لُه‌فور که با تأثیرات ناشی از نئولیبرالیسم، مواردی مانند خصوصی سازی فضای شهری، استفاده تجاری از شهر و غلبهٔ فضاهای صنعتی تجاری مواجه بود، مفهوم حق به شهر را به عنوان یک دیدگاه سیاسی جدید ارائه نمود. وی باور داشت که با سلطهٔ منافع پولی، شهر دیگر متعلق به مردم نیست و به همین خاطر "نجات انسان به عنوان بازیگر عمدهٔ شهری که خود او ساخته است" را خواستار می‌شد. به این ترتیب حق به شهر متمرکز بر بازپس دادن معنا و اهمیت شهر به ساکنان آن، برقرار ساختن زندگی باکیفیت برای همه و ساختن شهر به مثابه "نقطهٔ تجمعی برای زندگی جمعی" بود (Lefebvre, 1968).

حق به شهر در نزد لُه‌فور شامل دو حق اساسی برای ساکنان شهر است: حق مشارکت (participation) و حق تصاحب/تخصیص (appropriation). حق مشارکت ناظر بر این است که شهروندان شهری باید نقشی کلیدی در هر تصمیمی که منجر به تولید فضای شهری شود، ایفا کنند. این تصمیم می‌تواند مربوط به دولت (مانند یک تصمیم سیاستی)، سرمایه (تصمیم به سرمایه گذاری/عدم سرمایه گذاری)، یک نهاد چند جانبه (قوانین تجارت سازمان تجارت جهانی) یا هر نهاد دیگری باشد که بر تولید فضای شهری در یک شهر خاص تأثیر می‌گذارد. مهم‌تر از آن، این تصمیم می‌تواند در طیف وسیعی از مقیاس‌ها اثرگذار باشد. همچنین می‌تواند در هر سطحی از دولت (ملی، منطقه ای، محلی) یا شرکت‌هایی که در سطوح مختلف کار می‌کنند (جهانی، ملی، محلی)، باشد. برای مثال کسانی که نسبت به شهر سیاتل حق دارند، می‌توانند به شکلی محوری در تصمیمات مربوط به سرمایه گذاری شرکتی مانند بوئینگ (که دفتر مرکزی آن در شیکاگو است) که بر فضای شهری در سیاتل تأثیر می‌گذارد، مشارکت داشته باشند. لُه‌فور بر این نکته تأکید می‌نماید که نقش تصمیم سازی شهروندان شهری باید مرکزی و محوری باشد، اما درباره معنای این محوریت به شکل آشکار توضیح نمی‌دهد. لُه‌فور به شکلی آشکار بیان نمی‌کند که همه تصمیمات شهری باید توسط ساکنان اتخاذ شوند. اما اینکه نقش ساکنان باید محوری و مستقیم باشد، در نوشته‌های او آشکار است. برخلاف ماهیت غیرمستقیم اعطای حقوق لیبرال-دموکراتیک که در آن‌ها نظرات شهروندان از کانال نهادهای حکومتی فیلتر می‌شود، در حق به شهر ساکنان به شکل مستقیم در کلیه تصمیماتی که منجر به تولید فضای شهری می‌شود، شرکت می‌نمایند (Purcell, 2002).

لُه‌فور در مورد نحوه مشارکت شهروندان شهری در تصمیم گیری برای فضاهای شهری، توضیح مختصر ارائه می‌دهد. نحوه این مشارکت در دومین جنبه حق به شهر یعنی حق تصاحب مستتر است. تصاحب شامل حق ساکنان برای دسترسی، تصرف و استفاده فیزیکی از فضای شهری است و به همین خاطر این مفهوم محور کار کسانی است که حق مردم برای حضور فیزیکی در شهر را ترویج می‌نمایند (Capron, 2002; Isin and Wood, 2002; Lamb, 2002; Salmon, 2001; Mitchell and Staeheli, 2002). با این حال، لُه‌فور معنایی بسیار وسیع تر و بسیار ساختاریافته تر را برای این واژه متصور بود. تصاحب نه تنها به معنای تصرف فضاهای شهری فعلی و موجود، که به معنای حق تولید فضای شهری متناسب با نیازهای ساکنان است. چون تصاحب حق "استفاده تمام و کمال و کامل" از فضای شهری در زندگی روزمره را به ساکنان اعطا می‌نماید (Lefebvre, 1996, p. 179).

بنابراین فضا باید به شیوه ای تولید شود که این استفاده تمام و کمال را ممکن سازد. به همین دلیل ارزش استفاده ای فضای شهری، باید مهم‌ترین عامل تعیین کننده در تصمیمات مربوط به تولید فضای شهری باشد. بنابراین {مفهوم} تصاحب بخصوص علیه مفهوم سازی از فضای شهری به عنوان دارایی شخصی یا وسیله برای افزایش قیمت (یا افزودن به قیمت دیگر وسائل) توسط فرآیند تولید کاپیتالیستی، موضع گیری می‌کند (Purcell, 2002).

در کل، ایده لُه‌فور در مورد حق به شهر، مستلزم یک تغییر رادیکال در ارتباطات اجتماعی و مکانی شهر است. این ایده هم روابط شهروندی لیبرال-دموکرات فعلی و هم روابط سرمایه داری را دگرگون می‌سازد. اولاً، حق مشارکت در مدل رایج شهروندی را به شدت مورد حمله قرار می‌دهد. ایده لُه‌فور چیزی بیشتر از گسترش ساختارهای موجود شهروندی لیبرال-دموکرات در اثر تغییر و تحول حکومت‌هاست. در واقع ساکنین در شهر به شکلی مستقیم با ایده شهروندی ملی به عنوان اساس عضویت سیاسی، مقابله می‌نمایند. زیرا به این ترتیب شهروندان ویتنام، مکزیک و ایالات متحده می‌توانند همه به شکلی برابر ساکنان یک شهر خاص باشند، چون شهروندان باید فارغ از ملیتشان حق مشارکت داشته باشند. به این ترتیب، حق مشارکت مفهوم {شهروندی} وستفالین (Westphalia) را رد می‌نماید که معتقد است عضویت در دولت-ملت به کلیه وابستگی‌های سیاسی دیگر تقدم دارد. (Hettne, 2000; Krasner, 2000). این {مفهوم} یک هویت سیاسی (سکنا) را پیشنهاد می‌نماید که در مورد تصمیمات مربوط به تولید فضای شهری، از ملیت مستقل بوده و بر آن ارجحیت دارد. مهم‌له‌فورتر از آن، حق مشارکت شامل تصمیماتی ورای دولت است. حق مشارکت، برخلاف اعطای حقوق سنتی، حیطه تصمیم سازی شهروندان را به همه تصمیمات مربوط به تولید فضای شهری گسترش می‌دهد. دست آخر، حق مشارکت بر مشارکت محوری و مستقیم ساکنان در تصمیم سازی تأکید دارد. لُه‌فور به جای اعتقاد به رژیم فعلی که در آن سرمایه و نخبگان دولتی کنترل تصمیمات را در اختیار دارند، ساکنان را قدرت غالب و هژمونیک می‌دانست (Purcell, 2002).

حق تصاحب نیز به نوبه خود چالشی آشکار و مستقیم برای روابط اجتماعی سرمایه داری است. در طی دو قرن گذشته، ایجاد ثروت بوسیله فضای شهری یک استراتژی کلیدی انباشت سرمایه بوده است (Castells, 1977; Harvey, 1981) و قوانین مالکیت نیز به شرکت‌های کاپیتالیستی قدرت لازم برای ایجاد فضای شهری در جهت ایجاد ثروت را اعطا نموده‌اند. حق تصاحب با توانایی سرمایه برای ایجاد ثروت با استفاده از فضای شهری مقابله نموده و برای ارزش استفاده ای این فضاها برای ساکنان اولویت قائل می‌شود. به علاوه این حق کنترل بر فضاهای شهری را مورد بازنگری قرار می‌دهد، با هژمونی فعلی قوانین مالکیت مقابله نموده و بر اولویت حق استفاده ساکنان تأکید می‌نماید. و البته به چالش کشیدن قوانین مالکیت، به معنای به چالش کشیدن اساس روابط طبقاتی کاپیتالیستی است. زمانی که این موضوع در کنار نقش محوری ساکنان در تصمیم سازی قرار گیرد، چالشی مستقیم برای ایجاد ثروت از طریق فضاهای شهری و انباشت ثروت در دوران مدرن خواهد بود (Purcell, 2002).

پورسل (۲۰۰۹) می‌گوید "لازمهٔ حق به شهر لُه‌فور، باز-اختراع روابط اجتماعی کاپیتالیسم و ساختار مکانی شهر است". به همین دلیل است که لُه‌فور می‌گوید که "حق به شهر را نمی‌توان با حق ساده دیدار (visit) یا بازگشت به شهرهای سنتی به منصفهٔ ظهور رساند. این حق باید در قالب حق نسبت به حیطهٔ شهری، تغییر یافته و بازسازی شده فرمول بندی شود" (Purcell, 2009) کسانی که باید چنین تغییراتی را در وهلهٔ اول در شهر ایجاد کنند، در منظر لُه‌فور و در زمان طرح این ایده، تنها طبقهٔ کارگر بود و به همین دلیل می‌نویسد "تنها طبقهٔ کارگر می‌تواند عامل، حامل یا حامی اجتماعی تحقق (realization) [این امر] باشند" <sup>۱</sup>.

1- Lefebvre, H.Op.Cit. p108. Original citation in French: "seule la clase ouvrière peut devenir l'agent, porteur, ou support social de cette réalisation."

## آرای مارک پورسل

مارک پورسل، استاد دپارتمان طراحی و برنامه‌ریزی دانشگاه واشنگتن، یکی از برجسته‌ترین مفسران آرای لُهِفُور و مفهوم "حق به شهر" اوست که غالباً این مفهوم را به عنوان آلترنالتیوی (راه حل جایگزین) برای شهروندی مورد بررسی قرار می‌دهد. پورسل با بازخوانی آرای لُهِفُور، احتمال استفاده از "حق به شهر" را به عنوان "پیشنهادی امیدبخش برای مقابله با سلب حقوق در دوران نئولیبرالیسم شهری" مورد بررسی قرار می‌دهد. او می‌نویسد:

" ایده «حق به شهر» در میان کسانی که پاسخ‌های احتمالی برای مقابله با سلب حقوق (در دوران جدید) را بررسی نموده‌اند، توجه زیادی را به خود معطوف نموده است. با این حال هیچ فردی به شرح دقیق و سیستماتیک موارد حاضر در حق به شهر یا ارزیابی دقیق نتایج این ایده برای توانمندسازی ساکنان شهر، نپرداخته است. «حق نسبت به شهر» مرتباً مورد بحث قرار گرفته، اما به ندرت بررسی عمیقی در مورد آن صورت گرفته است (به استثنای مواردی که ذکر می‌کند) به عبارتی، «حق نسبت به شهر» تبدیل به نوعی شعار شده است که پتانسیل آن برای ایجاد یک دموکراسی جدید شهری باید به شکلی انتقادی مورد بررسی قرار بگیرد." (Purcell, 2002)

سپس، پورسل تلاش می‌کند تا این دیدگاه خوشبینانه در مورد «حق به شهر» را به چالش کشیده و در عین طرح جنبه‌های مثبت تحقق آن، جنبه‌های منفی یا پروبلماتیک احتمالی آن را نیز مورد بررسی قرار دهد:

" من معتقدم که لُهِفُور نقطه آغاز خوبی برای تحلیل دقیق و انتقادی «حق نسبت به شهر» و کاربرد آن برای (نیل به) دموکراسی شهری است. تحلیل من نشان می‌دهد که ایده «حق نسبت به شهر» لُهِفُور، ارائه دهنده دیدگاهی بسیار رادیکال تر، پروبلماتیک تر و بازتر در مورد سیاست شهری، نسبت به دیدگاه ارائه شده در تحقیقات اخیر است. لُهِفُور یک آلترناتیو (راه حل جایگزین) کامل و خودبسنده در برابر ساختار اعطای حقوق شهری فعلی ارائه نمی‌دهد. بلکه نوع جدیدی از سیاست شهری را تصور و ترویج می‌نماید، آنچه من سیاست شهری ساکنان می‌نامم. این سیاست جدید شهری کاملاً مشروط است: {یعنی} می‌تواند نتایج مطلوب یا نامطلوبی برای ساختار اجتماعی و مکانی (spatial) شهر داشته باشد. «حق نسبت به شهر» معرف رویکردی است که به شکل همزمان مهیج و نگران کننده است. از این لحاظ، ارائه یک راه حل جایگزین، مهیج بنظر می‌رسد بطوریکه ساختار فعلی سرمایه داری و شهروندی لیبرال-دموکراتیک را در آن واحد به چالش کشیده و مورد بررسی مجدد قرار می‌دهد. از آن جهت نگران کننده است که ما نمی‌توانیم بفهمیم که این سیاست جدید شهری چه نوع شهری را به وجود خواهد آورد. این سیاست‌ها می‌توانند یک چالش دموکراتیک واقعی در برابر حاشیه سازی و سرکوب باشند اما می‌توانند اشکال جدیدی از سلطه را نیز تشدید نمایند. تفکر دقیق و انتقادی در مورد حق نسبت به شهر، مهم است چون به ما نشان می‌دهد که این حق تکمله ای بر یک انقلاب جدید شهری نیست بلکه نقطه آغازی برای آن است." (2002)

پورسل سپس به ارائه توضیح در مورد تغییراتی می‌پردازد که منجر به نزول وضعیت حقوقی افراد و سلب حقوق از آنان در سطح شهرها شده‌اند و این تغییرات را در سه دسته، طبقه‌بندی می‌کند:

### ۱- تغییر مقیاس

محققان معتقدند که مقیاس حکمرانی در حال تغییر است به این ترتیب که نهادهای فعال در مقیاس فروملی و فراملی، قدرت بیشتری به دست می‌آورند. حرکت‌های جدیدی برای ایجاد نهادهای حکمرانی در مقیاس فرا ملی، مانند اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی یا اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی صورت گرفته است. جنبه فروملی شامل قبول مسئولیت و اقتدار بیشتر نهادهای محلی است که در اثر تفویض سلطه توسط دولت-ملت از مقیاس ملی به مقیاس محلی و منطقه‌ای صورت گرفته است. این تفویض به معنای مسئولیت روزافزون نهادهای حکمرانی محلی در زمینه وظائفی مانند توسعه اقتصادی، ایجاد زیرساخت‌ها و برنامه‌ریزی مکانی است

(Painter, 1995; Staeheli et al., 1997). بدین ترتیب، نهادهای حکمران در شهرها، اقتدار و مسئولیت بیشتری در زمینه طراحی سیاست برای مناطق شهری بر عهده گرفته‌اند و وابستگی کمتری به نهادهای مقیاس بالاتر، بخصوص مقیاس ملی دارند.

### ۲- تغییر سوگیری سیاست

افزایش خودمختاری نهادهای حکمران محلی با جهش در سوگیری سیاستی آن‌ها همراه بوده است. عمده این جهش به سمت رقابتی شدن بوده است: در زمینه بازساخت نئولیبرال، نهادهای حکمرانی محلی تاکید زیادی بر حفظ توان رقابتی اقتصاد منطقه خود گذاشته‌اند (Harvey, 1989; Peck, 1998; Swyngedouw, 1996). در گذشته، حکمرانی محلی بیشتر با اجرای برنامه‌های بازتوزیع ملی برای تشویق تقاضا توسط مصرف کنندگان و حمایت از یک اقتصاد ملی مبتنی بر تولید انبوه و مصرف انبوه، عجین بود. اما از آنجا که بازساخت اقتصادی موجب کاهش تأثیر اقتصاد محلی بر اقتصاد ملی شده است، حکومت‌های محلی بیشتر به تضمین رقابت مؤثر مکان‌های محلی در اقتصاد جهانی می‌پردازند.

### ۳- حکمرانی (اداره کردن توسط دخیلان هر موضوعی)

حکومت محلی در راه حرکت از سمت بازتوزیع تقاضا محور به رقابت عرضه محور و در جهت دستیابی به کارایی بیشتر اقدام به بازسازی ساختار کلی خود کرده است. به این ترتیب که خدمات عمومی را به سازمان‌های داوطلب و شرکت‌های خصوصی واگذار کرده و نهادهای شبه دولتی - مانند نهادهای شبه مردمی (qua-ngos)، شوراهای آموزشی و کارآفرینی، شرکت‌های توسعه شهری و همکاری بخش دولتی و خصوصی- را گسترش داده تا بسیاری از وظایف حکومت محلی را برعهده بگیرند. برای اطمینان از قابلیت رقابتی منطقه در اقتصاد جهانی، دولت محلی تعدادی از وظایف خود را به بیرون واگذار کرده (outsource) تا بدین ترتیب خود را بیش از پیش به یک شرکت منعطف شبیه سازد.

سپس، پورسل تلاش می‌کند تا با بازخوانی آرای لُهِفُور به این سؤال جواب دهد که آیا «حق به شهر» یا نوعی «شهروندی لُهِفُوری» (Lefevbrian Citizenship) می‌تواند با مشکلات فعلی موجود در شهر مقابله کند؟ جواب او به این سؤال در کل مثبت است و «حق به شهر» را ابزار مناسبی می‌داند، اما معتقد است که باید مفهوم سازی های جدیدی از مفهوم لُهِفُوری «حق به شهر» صورت گیرد که تناسب بیشتری با شرایط فعلی شهرها داشته باشد. برای مثال او به لُهِفُور انتقاد می‌کند که با محدود ساختن عامل اجرای حق به شهر به «طبقه کارگر»، آن را به نوعی مبارزه با سرمایه داری تقلیل داده است، در حالیکه شهر امروزی به همان اندازه که سرمایه داری است، نژادی، پدرسالارانه و همگن-پسند نیز می‌باشد. او همچنین به این نکته اشاره می‌کند که لُهِفُور یک «راه واقعی» برای نحوه مشارکت مستقیم شهروندان در ایجاد و کنترل فضاهای شهری ارائه نمی‌دهد و به این ترتیب اجرا مفهوم «مشارکت» او در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. همچنین پورسل اعتقاد دارد که مفهوم «تصاحب» طرح شده توسط لُهِفُور نباید تنها معطوف به تصاحب به «سرمایه و دارایی» باشد، بلکه ممکن است امروزه در قالب تصاحب برابر فضاهای امن توسط زنان یا اعتراض نسبت به گتوسازی و تفکیک نژادی در شهرها مطرح شود (Purcell, 2002).

## آرای دیوید هاروی

دیوید هاروی (David Harvey)، استاد دانشگاه ایالتی نیویورک نه تنها یکی از برترین جغرافی دان و متفکران علوم اجتماعی در دنیاست، بلکه به دلیل برداشته های مارکسیستی خود از مفهوم «حق به شهر» نیز شهرت دارد. هاروی از خلال ارائه یک روایت تاریخی از رشد سرمایه داری در شهر و در قالب سرمایه گذاری در املاک

و مستقلات، ایدهٔ خود از «حق به شهر» لُهِفُور را شرح می‌دهد. او معتقد است تعداد زیادی از بحران‌های مالی در ۳۰ سال اخیر ریشه در مسائل شهری و بحران‌های زمین و مسکن داشته‌اند. او اعتقاد دارد در دههٔ ۱۹۹۰، مازاد پول بسیار زیادی در دنیا به وجود آمد که جایی برای خرج کردن آن وجود نداشت. در واقع از سال ۱۷۵۰، اقتصاد پولی دنیا ۳ درصد افزایش یافته است که باید برای این افزایش محلی برای سرمایه گذاری مجدد یافته شود.هاروی می‌نویسد:

" [یا این پول اضافه] شما می‌توانید در تولیدات جدید سرمایه گذاری کنید. یک استدلال برای ثروتمندتر کردن ثروتمندان این است که آن‌ها پول اضافی خود را در بخش تولید سرمایه گذاری خواهند نمود و بدین ترتیب اشتغال ایجاد شده و استاندارد زندگی مردم بهبود می‌یابد. اما از دههٔ ۱۹۷۰ به این سو، آن‌ها کمتر و کمتر در بخش تولید سرمایه گذاری کرده‌اند. آن‌ها در خرید املاک، سهام، حقوق مالکیت، حقوق مالکیت معنوی و البته مستقلات سرمایه گذاری کرده‌اند. بنابراین از ۱۹۷۰، پول بیشتر و بیشتری خرج خرید املاک شد و بدین ترتیب قیمت آن‌ها افزایش یافت. بنابراین آن‌ها شروع به کسب سود از راه املاک نمودند. و این موضوع باعث نشد تا شهر تبدیل به جایی بهتر شود، بلکه تنها آن را گران‌تر ساخت. بعلاوه، زمانی که شروع به ساخت مجموعه‌های مسکونی و خانه‌های گران نمودند، مجبور شدند مردم فقیر را از زمینشان بیرون کنند. آن‌ها مجبور به سلب حق ما بر شهر بودند. بنابراین من با اینکه یک استاد دانشگاه با حقوق خوب هستم، نمی‌توانم در منهتن نیویورک زندگی کنم. در واقع بیشتر مردمی که در شهرها کار می‌کنند، توان مالی زندگی در همان شهرها را ندارند چون قیمت مستغلات بالا و بالاتر رفته است. به عبارت دیگر حق مردم بر شهر از آن‌ها سلب شده است. این حق گاهی توسط اقدامات بازار، گاهی توسط دولت و بواسطهٔ اخراج مردم از محل زندگی‌شان و گاهی با ابزارهای غیرقانونی، خشونت و آتش زدن ساختمان سلب شده است. در دورانی، بخشی از شهر نیویورک بارها و بارها به آتش کشیده شد." (Harvey, 2008)

هاروی بحث خود را اینگونه ادامه می‌دهد که این کسب و کار به اندازه‌ای پولساز بود که بعد از مدتی سرمایه داری شروع به فروش مسکن به طبقات کارگر در قالب قرض و وام کرد. به این ترتیب طبقهٔ کارگر مقروض سیستم سرمایه داری شدند با این امید که بدهی آنان با افزایش قیمت مسکن جبران خواهد شد. اما با بحران اشتغال و کاهش قیمت مسکن در چند سال اخیر، این امید نقش بر آب شده و بسیاری از آنان حتی سرپناه خود را از دست داده‌اند.

هاروی معتقد است که این بحران فعلی در بازارهای دنیا و بخصوص بازار مسکن، منجر به افول یا پایان دوران نتولیرالیسم نخواهد شد، زیرا دولت‌ها، صندوق جهانی پول و باقی مؤسسات سرمایه داری برای نجات آن وارد عمل شده و به هر قیمتی آن را حفظ خواهند نمود.

او باور دارد چون این بحران از شهرها و فضاهای شهری آغاز شده است، ایجاد هر گونه تغییر دران نیز باید از طریق «مبارزه» در شهر و تلاش برای «بازپسگیری فضاهای شهری» صورت گیرد. به همین دلیل هاروی در سال‌های اخیر حامی جنبش‌های اجتماعی بوده است که برای بازپسگیری فضا در شهر در نقاط مختلف دنیا تلاش می‌کنند. او در بخشی از سخنرانی خود در سال ۲۰۰۹ در فوروم اجتماعی جهانی و در حضور فعالان این جنبش‌ها می‌گوید:

"درک من این است که حق به شهر یعنی حق همهٔ ما برای خلق شهرهایی که پاسخگوی نیازهای انسانی، نیازهای ما، باشند. معنای حق به شهر، برداشتن خرده نان از سفرهٔ ثروتمندان نیست. همهٔ ما باید حقی برابر در زمینهٔ ساخت انواع مختلفی از شهر داشته باشیم که می‌خواهیم وجود داشته باشد. حق نسبت به شهر آن چیزی نیست که در حال حاضر در شهر وجود دارد بلکه حق تبدیل شهر به چیزی متفاوت است. وقتی به تاریخ

نگاه می‌کنم می‌بینم که شهرها بیشتر بوسیلهٔ سرمایه مدیریت شده‌اند تا مردم. بنابراین مبارزه برای دستیابی به حق به شهر، مبارزه‌ای علیه سرمایه است."(Harvey, 2009)

به این ترتیب هاروی «حق به شهر» را نوعی مبارزهٔ سیستماتیک با سرمایه داری می‌داند که باید از طریق جنبش‌های اجتماعی شهری صورت گیرد، اقداماتی مشابه آنچه در بخش دوم این گزارش «حق به شهر، در عمل» به آن اشاره خواهیم نمود و به مدد برنامه ریزی و ترویج «حق به شهر» در نقاط مختلف دنیا، امروز از هر زمان دیگری رایج‌ترند.

## آرای دیگر متفکران

علاوه بر پورسل و هاروی، تعداد بسیاری زیادی از متفکران، تفاسیری از کار لُهِفُور ارائه داده یا به انتقاد از آن پرداخته‌اند. برای مثال تنها در یک مجلد که در سال ۲۰۱۰ و توسط ائتلاف بین‌المللی سکنا انتشار یافته است ما با طیف وسیعی از نظرات و رویکردها مواجه هستیم: جوردی برجا<sup>۱</sup> ، این حق را از منظر گسترش دموکراسی در شهر مورد بررسی قرار داده است، ایو جوف<sup>۲</sup>، یک بررسی انتقادی از حق به شهر با تمرکز بر دسترسی به فضای شهری ارائه کرده، تووی فنستر و شلی باکینگهام<sup>۳</sup> ، رویکردی جنسیتی را در پیش گرفته‌اند، پاتریشیا از کوئرا و هنری رنا<sup>۴</sup>، بُعد ضروری دیگری را به یوتوپیای لُهِفُور می‌افزایند و آن حق بر شادی است. پیتر مارکوزه<sup>۵</sup> به بحث دربارهٔ دوگانگی میان رویکرد فردگرایانه به حقوق بشر و رویکرد جمعی به حق به شهر می‌پردازد. ژوزپه کاروسو<sup>۶</sup>، به این سؤال پاسخ می‌دهد که چگونه حق به شهر می‌تواند یک جنبش جهانی را زیر لوای خود بسیج کند و نهایتاً آنریکه اورتیز و بولا فاجمیروکون<sup>۷</sup> به شرح نحوهٔ بسط این حق در مناطق خود یعنی آمریکای لاتین و آفریقا پرداخته‌اند (Sugranyes and Mathivat, 2010:17).

در این میان انتقادات فمینیستی–جنسیتی نسبت به کار لُهِفُور جالب توجه هستند. تووی فنستر (۲۰۱۰) با استفاده از کار میدانی خود در مورد تجربهٔ زنان در دوشهر لندن و اورشلیم– همراه با نظریات فمینیستی، به انتقاد از مفهوم «حق به شهر» لُهِفُور می‌پردازد. او می‌نویسد:

"… مفهوم حق به شهر لُهِفُور آشکارا به فضای عمومی، به استفاده از فضای عمومی و کسانی که oeuvre- یعنی یک محصول خلاقانه از زندگی‌های روزمرهٔ ساکنان و بستری برای آن– را خلق می‌کنند، مربوط است. با این حال بعضی از منتقدان فمینیست، oeuvre یا «فضای عمومی» را حیطةٔ مردان سفید، طبقهٔ بالا و دگرجنس خواه می‌دانند. این بدین معناست که زنان در شهرها، اعم از غربی و غیرغربی، نمی‌توانند از فضاهای عمومی مانند خیابان‌ها و پارک‌ها استفاده کنند، بخصوص وقتی تنها باشند (Massey, 1994) و در بعضی از فرهنگ‌ها حتی نمی‌توانند در آن‌ها پرسه بزنند (Fenster, 1999). زنان به حیطةٔ «خصوصی تعلق دارند»" (Fenster, 2010: 66-67) فنستر (۲۰۱۰)، سپس با استفاده از داده‌های میدانی نتیجه می‌گیرد که حق زنان حتی در حیطةٔ «خصوصی» نیز نادیده گرفته می‌شود و بسیاری از آنان نسبت به فضای منزل خود نیز احساس تعلق/تصاحب ندارند و در آن مشارکت داده نمی‌شوند. بدین ترتیب بعضی از زنان احساسی معکوس می‌یابند:

"… او احساس تعلق و راحتی کمتری نسبت به خانه در مقایسه با شهر دارد … شهر جایی است که او احساس آزادی می‌کند، جایی که استفاده از شهروندی‌اش برای او آسان‌تر است. مثل اینکه شهر تبدیل به فضای «خصوصی»

- Jordi Borja
- Yves Jouffe
- Tovi Fenster and Shelley Buckingham
- Patricia Ezquerria and Henry Renna
- Peter Marcuse
- Giuseppe Caruso
- Enrique Ortiz and Bola Fajemirokun

یا «شخصی» او می‌شود" (Fenster, 2010: 68).

او پس از این انتقاد، به ادعاهای جدید در مورد حق به شهر اشاره می‌کند و آن‌ها را دارای پتانسیل ادغام زنان در فضای عمومی می‌داند، اما این پتانسیل به واسطه ساختار مردسالارانه موجود در فضاهای عمومی سرکوب شده و فرصت بروز نمی‌یابد. اشاره خاص او به ترس و عدم امنیت موجود در اغلب شهرهاست که فرصت استفاده از حق به شهر را از زنان سلب می‌کند (Fenster, 2010).

یک منتقد فمینیست دیگر، شلی باکینگهام، بحث خود را اینگونه آغاز می‌کند که حق جمعی زنان نسبت به شهر به شکل روزمره و از طریق تجربیات آنان و مقابله با شهر نقض می‌شود (Fenster, 2006). او به این نکته اشاره می‌کند که چون فضا یک برساخته اجتماعی است، مانند دیگر مفاهیم اجتماعی ساختاری خنثی ندارد و در واقع جنسیتی است و به همین ترتیب حق زنان نسبت به این فضا نیز ماهیتی جنسیتی داشته و متمایز از حق مردان است. باکینگهام در صدد آن است که به «حق به شهر»، بُعدی جنسیتی ببخشد و همین خاطر پیشنهاد می‌کند که مفهوم جنسیت در قالب پنج حیطه از حق نسبت به شهر مورد توجه قرار گیرد: ۱- امنیت در محیط‌های شهری، ۲- زیرساخت‌ها و حمل و نقل عمومی، ۳- نزدیکی میان محل زندگی، خدمات و کار، ۴- شکستن ثنویت میان حیطه‌های عمومی و خصوصی و ۵- مشارکت در تصمیم‌گیری، حکمرانی و برنامه‌ریزی (Buckingham, 2010).

## دو: حق به شهر، در عمل

### اقدامات جهانی

#### اتلاف بین‌المللی سکنا و منشور حق به شهر

با وجود آنکه لُهِفور به عنوان طراح اصلی این بحث، وظیفه عملی کردن آن را نه تنها بر عهده طبقه کارگر می‌گذاشت بلکه معتقد بود که تنها آن طبقه از عهده آنان برمی‌آید، اما امروزه اوضاع تغییر کرده است: طبقه کارگر به پس زمینه دنیای جهانی شده لیبرالی عقب رانده شده است و دیگر نقش اجتماعی پیشین خود را ندارد. بالعکس، جنبش‌ها، اجتماعی، سازمان‌ها، روشنفکران، مبارزان و فعالان متنوع همه به دنبال این نوع از تغییر اجتماعی هستند.

#### اتلاف بین‌المللی سکنا<sup>۱</sup>

اتلاف بین‌المللی سکنا، یک شبکه جهانی متشکل از جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌ها و افراد در بیش از ۱۰۰ کشور جهان، اعم از فقیر و غنی است که برای ارتقای وضعیت حقوق بشر و بخصوص "حق به شهر" در نظر و عمل تلاش می‌کند. در طول سه دهه گذشته، تمرکز این ائتلاف بر رابطه میان سکونت، حقوق بشر و کرامت انسانی بوده است. دیدگاه ائتلاف در این زمینه وراى حقوق افراد است و در واقع بر این باور است که مشارکت جامعه مدنی و تعهد دولت برای دستیابی به یک جامعه برابر به لحاظ سکونتی اجتناب‌ناپذیر است. تاریخ نشان داده است که بسیاری از حقوق نتیجه مبارزات طولانی افراد است و ائتلاف نیز از مبارزات مربوط به حقوق مختلف-حقوق بومیان، مهاجران، حق به شهر و مانند این‌ها- حمایت می‌کند.

در همین راستا در سال‌های اخیر، ائتلاف تلاش‌های متعددی برای مفهوم‌پردازی و مفهوم سازی از "حق به شهر" انجام داده است که در انتشارات مختلف آن مانند کتاب "شهرها برای همه" و بخصوص در تلاش برای تدوین و ترویج منشور "حق به شهر" تجلی یافته است. ائتلاف همچنین در پروژه‌های متعددی با سازمان‌های مردم نهاد و افراد محلی برای دفاع از "حق به شهر" در عمل مشارکت نموده است که در زیر به بعضی از

1- Habitat International Coalition

آن‌ها اشاره می‌کنیم.

#### منشور جهانی حق به شهر<sup>۱</sup>

معروف‌ترین سند جهانی در زمینه حق به شهر و یکی از آشکارترین تلاش‌ها برای نزدیک ساختن ایده "حق به شهر" لُهِفور به عمل، منشوری جهانی با عنوان "منشور جهانی حق به شهر" است که نسخه نهایی آن در سال ۲۰۰۵ تدوین شده است.

فرایند تدوین این منشور، یک فرایند طولانی بوده که از سال ۱۹۹۲ با امضای یک پیمان با عنوان "برای شهرها، شهرک‌ها و روستاهای عادلانه، دموکراتیک و پایدار" توسط فوروم ملی برزیل برای اصلاح ارضی<sup>۲</sup>، ائتلاف بین‌المللی سکنا و جبهه قاره ای سازمان‌های کمونی<sup>۳</sup> آغاز گردیده است. در سال‌های بعد کنفرانس‌ها و اجلاس‌های فراوانی به شکل مستقیم و غیرمستقیم به موضوع "حق به شهر" پرداختند. که تعدادی از آن‌ها توسط شبکه‌های مستقل و غیردولتی و تعدادی توسط سازمان فرهنگ‌ی ملل متحد (یونسکو) ترتیب داده شده بودند، از جمله، اولین فوروم اجتماعی جهان و فوروم اجتماعی آمریکای لاتین. اقداماتی نیز از جانب دولت‌های برای ترویج این مفهوم شکل گرفت، مانند منشور محافظت از حقوق بشر در شهر (۲۰۰۰) و اساسنامه شهر برزیل (۲۰۰۱). جامعه مدنی نیز همواره پیشنهادهایی را در این زمینه طرح می‌ساخت که بر اصلاحات این منشور تأثیر داشتند، مانند منشور حق زنان نسبت به شهر (بارسلونا، ۲۰۰۴).

اورتیز در مقاله خود انگیزه موجود در پس تدوین این منشور را اینگونه شرح می‌دهد:

"انگیزه تدوین این منشور بر نبرد با همه دلایل و مصداق‌های حذف استوار است: {حذف} اقتصادی، اجتماعی، قلمرویی، فرهنگی، سیاسی و روانی. {این منشور} به عنوان یک پاسخ اجتماعی و مخالفتی با شهر-به‌مثابه- کالا و بیان منفعت جمعی طرح می‌شود" (Ortiz, 2010:116)

او درباره ماهیت و مقیاس این منشور این چنین می‌نویسد:

"هدف نهایی از تدوین و ترویج این منشور ساختن ابزار جهانی و فشرده بوده است که هم سیستم سازمان ملل، هم سیستم‌های منطقه ای حقوق بشر و هم دولت‌ها بتوانند از آن به عنوان یک ابزار قانونی یا حداقل مرجع ابتدایی در تعریف و بکارگیری حق نسبت به شهر به عنوان نوع جدیدی از حقوق بشر استفاده کنند بنابراین این منشور، هم یک ابزار حقوق بشری و هم راهنمایی برای ترجمان آن به اقدامات، برنامه‌ها رو راهکارهایی برای اقدام است" (Ortiz, 2010:117)

در مورد ماهیت متن آن اورتیز بر این باور است که:

"حق نسبت به شهر به تمامی حقوق به رسمیت شناخته شده دیگر وابسته است و از ادغام حقوق جدید در خود نیز استقبال می‌کند. اولین این حقوق، حق کار در شرایط برابر و رضایت بخش، حق تشکیل اتحادیه‌ها و حق برخورداری از امنیت اجتماعی است. حق ساخت و ایجاد شهر نیز در آن به شکل ضمنی وجود دارد: حق نسبت به یک مکان، سکون در آنجت و تحرک، حق برخورداری از آب، غذا، مسکن، خدمات عمومی و استفاده دموکراتیک از فضاهای عمومی، حق دسترسی و برخورداری از بهداشت، آموزش و فرهنگ، {حق} رشد و دسترسی به محیط زیست سالم، حق محافظت از مشتری، حق برخورداری از کمک برای افراد یا نیازهای ویژه، و حق برخورداری از امنیت جسم. همچنین {این منشور} شامل حق تجمع، تظاهرات، سازماندهی و تفکر به شکل مستقیم و از طریق نمایندگان، همین‌طور احترام به اقلیت‌ها و تنوع نژادی، قومی، جنسی و فرهنگی است"<sup>۱</sup>

۱- The World Charter on the right to the city برای دستیابی به ترجمه فارسی این منشور و نمونه‌های مشابه آن نگاه کنید به روشنفکر و دیگران (۱۳۹۰) پژوهشی در منشورهای شهروندی، طرح آینده، تهران.

2- Brazil's National Forum for Urban Reform (FNUR)

3- Continental Front of Communal Organizations (FCOC)

به این ترتیب به نظر می‌رسد که این منشور طیف وسیعی از حقوق را در بر می‌گیرد و هر شهری باید با توجه به زمینه خود، برداشت مناسب را از آن انجام داده و شاید همانند شهر مکزیکوسیتی<sup>۱</sup> در قالب یک منشور محلی در مورد "حق به شهر" به تصویب رساند.

## ۲ اقدامات محلی

### ۱- ساکنان ویلا لوس کندروس<sup>۲</sup> (شیلی)

از میانه دهه ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰، دولت شیلی دست به برنامه ای گسترده برای تأمین مسکن برای فقرا زد که در طی آن ۶۰۰ هزار واحد مسکونی ساخته و تحویل داده شد. هر چند ساخت این تعداد واحد مسکونی را می‌توان گامی مهم در سیاست‌های سکناى دولت شیلی برآورد نمود، اما واقعیت این بود که به دلیل کمبود منابع مالی و بودجه‌ای، بسیاری از این منازل فاقد استانداردهای اولیه اسکان بودند، مجتمع ویلا لوس کندروس در شهر تموچو<sup>۳</sup> یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این امر است. این مجتمع در قالب آپارتمان‌های ۴۰ متری در سه طبقه در سال ۱۹۹۶ تحویل ساکنان داده شد، از ابتدا به دلیل پی ریزی ضعیف خود مشکلات عدیده‌ای را برای ۹۰۰ خانوار ساکن خود به وجود آورد. تیرآهن‌های آن به زودی از جای اصلی خود خارج شدند و دیوارها به دلیل ضعیف بودن شروع به ریزش نمودند و ساکنان را دچار نگرانی کردند. دولت تلاش نمود تا با بخشش وام منازل (که ۴۰ درصد کل قیمت آن را دربرمی‌گرفت) اوضاع را کنترل کند، به این ترتیب ساکنان تبدیل به مالک شدند و مسئولیت شرایط بد ساختمان‌ها از دوش دولت برداشته شد. دامنه شکایات ساکنین در سال ۲۰۰۴ به مجلس شیلی کشیده شد و کنگره ملی دستور تخلیه و تخریب محل را صادر نمود. دولت برای تخلیه خانه‌ها، مبلغی اندک به هر یک از خانوارها پرداخت می‌نمود که به هیچ وجه با هزینه‌ای که در ابتدا برای خانه‌ها پرداخت کرده بودند قابل مقایسه نبود و تهیه مسکن دیگری با آن نیز امکان پذیر نبود. با این وجود بسیاری از ساکنان از ترس آوار شدن منازلشان و از دست دادن جان خود این معامله غیرمنصفانه را پذیرفتند و مجبور شدند با پول دریافتی به جای دورتری از شهر کوچ کنند. دولت به آن‌ها گفت که می‌توانند هر چیزی را که می‌خواهند از ساختمان‌ها با خود ببرند و آن‌ها نیز اشیایی مانند درها و پنجره‌ها را کنده و با خود از محل بردند. به این ترتیب محله ویلا لوس کندروس تبدیل به خرابه‌ای شد که به سرعت به اشغال گروه‌های جنایتکار و معتادان به مواد مخدر درآمد. اما همه ساکنان نیز محل را ترک نکردند، ۱۲۲ خانوار حاضر به ترک نشدن و خود را در قالب دو کمیته سازماندهی نمودند. این خانوارها خواستار بازسازی منازل خود بودند و مدعی حق ماندن در محله‌ای بودند که برای سال‌ها در آن زندگی کرده و روابط اجتماعی خود را در آنجا بنا نموده بودند. اولین اقدام این کمیته‌ها تضمین امنیت ساکنان باقیمانده بود، چه از سال ۲۰۰۵ به این سو زندگی در محل تقریباً غیرممکن شده بود. ساکنان تلاش داشتند در ساختمان‌های مخروبه بمانند که به شکل روزانه و شبانه مورد حمله قرار می‌گرفتند، از انواع خشونت فیزیکی، بیماری‌های مربوط به استرس و البته فقر رنج می‌بردند. کمیته به تدریج موفق به کسب حمایت و محافظت پلیس شد و دولت را وادار ساخت تا حصارهایی در اطراف منازل باقیمانده نصب کند. همچنین ساکنان به یک سیستم اعلام خطر دسترسی پیدا کردند. در طول سالیان این کمیته با مشکلات زیادی برای بقا در محله مواجه بودند اما هرگز هدف اصلی مبارزه خود را فراموش نکردند: بازسازی مناسب و درست

1- Mexico City Charter: The right to build the city we dream about

<sup>۲</sup> همه نمونه‌های این بخش از این کتاب انتخاب شده‌اند:

Sugranyes, Ana and Mathivet, Charlotte(2010). Cities for All: Proposals and Experiences toward the right to the city. Habitat International Coalition (HIC) (available at: www.hic-net.org)

3- Villa Los Condros

4- Temucu

محله‌شان. آن‌ها به تدریج و از طریق یک جستجوی اینترنتی با "ائتلاف بین المللی سکنا" آشنا شدند که آن‌ها را با چند سازمان شیلیایی که در زمینه فعال بودند، آشنا ساخت. کمیته‌های ویلا لس کوندوس در حال حاضر در حال مذاکره با دولت بر سر شرایط ابقای در محل و همینطور بازسازی آن به شیوه مشارکتی هستند. تلاش‌ها و ادعاهای کمیته‌های ویلا لوس کندوس را می‌توان در قالب نوعی حق به شهر دسته‌بندی نمود.

### ۲- ساکنان پارک در اوزاکا (ژاپن)

در حالی که بسیاری بر این باورند که ژاپن بی‌خانمان ندارد، یک تحقیق در سال ۲۰۰۶ نشان داده است که ژاپن ۲۵۲۹۶ بی‌خانمان دارد که در پارک‌ها، ایستگاه‌های قطار، کافی‌نت‌ها و دیگر مکانهای عمومی زندگی می‌کنند. از این گروه بیش از ۴۰ درصد آن‌ها در پارک‌ها زندگی می‌کنند. در سال‌های اخیر دولت مرتباً این ساکنان پارک‌ها را مورد حمله قرار داده و به بهانه افزایش امنیت آن را پاکسازی کرده و بیرون انداخته است. به علاوه در ژاپن، فردی که آدرس ثبت شده نداشته باشد از بسیاری از حقوق دیگر مانند حق رأی، حق برخورداری از بیمه درمانی و حق دریافت گواهینامه یا پاسپورت نیز محروم می‌شود. کارگرانی که به‌طور دوره‌ای کار خود را ترک کرده‌اند در صورت عدم داشتن آدرس ثابت، نمی‌توانند حقوق بیکاری دریافت کنند یا از کمک هزینه رفاهی برخوردار شوند. از دهه ۱۹۹۰ و با افزایش تعداد بی‌خانمان‌ها در اثر بحران اقتصادی، ۳۰ سازمان، یک شبکه ملی برای حمایت از بی‌خانمان‌ها تشکیل دادند که هدف آن نه برخورد با آنان به عنوان افرادی نیازمند حمایت، بلکه کمک به آن‌ها برای دستیابی به یک زندگی شرافتمندانه و دفاع از حق خود در زمینه ماندن در خیابان بود. در میان مقاومت یک فرد بی‌خانمان به نام "یوجی یاماوچی"<sup>۱</sup> به نماد مبارزات بی‌خانمان‌ها در ژاپن در زمینه "حق به شهر" تبدیل شده است. سرپناه یوجی یک چادر آبی برزنتی قابل حمل و نقل و سبک وزن در یکی از پارک‌های شهر اوزاکا است. او دولت ژاپن را متهم ساخت که ماده ۱۱ کنوانسیون بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که عضو از آن است، نقض نموده و همه بی‌خانمان‌ها حق دارند تا در خیابان محل زندگی‌شان صاحب آدرس باشند. در سال ۲۰۰۵ یک کمپین بین المللی با کمک "ائتلاف بین‌المللی سکنا" دست به ارسال گسترده کارت پستال به آدرس غیرقانونی یوجی زد تا بدین ترتیب به آدرس او مشروعیت بخشد. اما او که مصمم بود از حق خود دفاع کند در سال ۲۰۰۷ شکایتی را به دادگاه منطقه اوزاکا تسلیم نمود و برنده شد، به موجب حکم صادر شده، محل زندگی یک فرد آدرس او به حساب می‌آمد هر چند که اقامت فرد در آن مکان غیرقانونی باشد. شهراوزاکا این حکم را نپذیرفت و استدلال نمود که چادر یک مسکن همیشگی نیست و بدین ترتیب حکم در دادگاه عالی اوزاکا معکوس گردید. یوجی و وکیلش حکم را نپذیرفتند و به دادگاهی بالاتر شکایت نمودند که پرونده را بدون دستیابی به یک حکم نهایی در سال ۲۰۰۸ مختومه اعلام کرد. از آنجایی که حق به شهر، مستلزم استفاده تمام و کمال همه شهروندان از همه فضاهای شهری است، این مورد، یک شکل از نقض آن به حساب می‌آید و به همین دلیل "ائتلاف بین‌المللی سکنا" در طی این سال‌ها همواره برنامه و کمپین‌هایی را در در دفاع از بی‌خانمان‌های ژاپنی اجرا نموده است.

### ۳- ساکنان پیاده رو در بمبئی (هند)

از سال ۱۹۸۶، ساکنان پیاده در بمبئی برای به رسمیت شناخته‌شدن و عدم نگرش به آن‌ها به عنوان ساکنان موقت و بی‌ارزش تلاش کرده‌اند. بمبئی بزرگ‌ترین شهر هند ۱۲ میلیون جمعیت دارد که ۵۰ درصد آن‌ها در زاغه و ۱۰ درصد آن‌ها در پیاده رو زندگی می‌کنند. برخلاف ساکنان زاغه‌ها که از زمین‌های خالی برای ایجاد سرپناه خود استفاده می‌کنند، ساکنان پیاده، خانه‌های خود را در پیاده روهای موجود شهر و به این دلیل بنا

1- Yoji Yamauchi

می‌کنند که توانایی اجاره یا خرید خانه در نزدیکی محل کار خود را ندارند؛زمانی که چندین سازمان هندی در میانهٔ دههٔ ۱۹۸۰ دست به تشکیل ائتلافی برای بهبود زندگی ساکنان پیاده رو زدند، آنان قادر به دریافت کارت شناسایی نبودند و بدین ترتیب از حق تحصیل و دسترسی به غذای سوبسیدی (کمک هزینه ای) و خدمات ابتدایی همچون آب، تاسیسات بهداشتی و الکتریسیته محروم می‌شدند. آنان همچنین همانند ساکنان زاغه‌ها، از حوزه‌های انتخاباتی و هر سرشماری رسمی حذف می‌شدند.

در سال ۱۹۸۵ خود ساکنان پیاده رو با کمک یکی از این سازمان‌ها یک سرشماری انجام دادند تا بدین ترتیب حضور خود را در شهر اعلام نموده و به آن رسمیت بخشند. همین سرشماری نشان داد که ۶۰ درصد از ساکنان پیاده روها برای مدت بیش از یک دهه در بمبئی زندگی کرده‌اند و عملاً نمی‌توان به ادامهٔ حذف آنان از سیاست‌گذاری اجتماعی و بی توجهی نسبت به وضعیت آنان ادامه داد.در سال ۱۹۹۵ آن‌ها فرصت شرکت در انتخابات را یافتند و برای اولین بار توسط دولت به رسمیت شناخته شدند. دو سال بعد آن‌ها حق برخورداری از نیروی الکتریسیته را یافتند. بدین ترتیب اقدامات انجام گرفته توسط آنان در طول دو دهه را می‌توان در راستای احیای حق آنان بر شهر ارزیابی نمود که موجب مرئی شدن آنان در شهر، به رسمیت شناخته شدن حضور آنان در فضای شهری و برخورداری از امکانات شهری شده است.

#### ۴- ساکنان جزیره الذهب، قاهره

از سال ۲۰۰۱ به این سو، ساکنان جزیره الذهب در نزدیکی قاهره تحت فشار دولت برای ترک خانه‌های خود قرار دارند تا دولت بتواند از زمین جزیره برای پروژه‌های عمومی استفاده کند. اما ساکنان جزیره می‌خواهند در جایی که خانواده‌هایشان برای مدت بیش از ۱۰۰ سال زندگی کرده‌اند، باقی بمانند. یکی از برنامه‌های دولت مصر در طرح جامع شهری سال ۲۰۵۰ برای شهر قاهره، زیباسازی این شهر و "استفاده بهتر" از فضاهای شهری است، هرچند این "استفاده بهتر" فقط توسط خود دولت و وزارت مسکن و تجهیزات عمومی تعیین شده است. جزیره الذهب نیز یکی از مکان‌هایی است که قرار است تحت پوشش این طرح قرار گیرد. استدلال دولت این است که جزیره ملک دولت است و باید از آن برای خدمات عمومی استفاده کند. همچنین به ساکنان وعده داده شده است که غرامتی مناسب به آن‌ها پرداخته شود اما ساکنان به دولت اعتماد ندارند چون بسیاری از خانواده‌هایی که پیش‌تر با دولت به توافق رسیده‌اند، هرگز غرامت کاملی دریافت نکرده‌اند. عدم شفافیت دولت در برنامه‌های آتی خود برای جزیره نیز به این بی‌اعتمادی دامن زده است، اگرچه دولت می‌خواهد در این جزیره به ساخت و ساز مشغول شود، می‌تواند این کار را به گونه ای انجام دهد که ساکنان نه چندان زیاد جزیره نیز مجبور به ترک آن نباشند. اما دولت برای وادار ساختن ساکنان به ترک، به زور متوسل شده است، جزیره را یک منطقهٔ محافظت شده اعلام کرده و به همین دلیل به خانه‌های موجود در آن آب لوله کشی و فاضلاب ارائه نمی‌دهد. همچنین به همین دلیل ساخت‌وساز در جزیره ممنوع بوده و جمعیت رو به رشد ساکنان مجبور به زندگی در داخل فضاهای کوچک یا قاچاق مصالح ساختمانی به داخل جزیره شده‌اند. همچنین هیچ مدرسه‌ای در داخل جزیره وجود ندارد که عملاً باعث شده است بسیاری از کودکان ساکن جزیره از آموزش رسمی برخوردار نباشند. به دلیل عدم وجود آب آشامیدنی بیماری و مرگ و میر زیادی در داخل جزیره وجود دارد. همانطور که پیش‌تر اشاره کردیم تعداد زیادی از ۲۰ هزار سکنهٔ جزیره بیش از ۱۰۰ سال که در آن زندگی می‌کنند و با این وجود دولت آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد و سؤال مهم این است که آن‌ها باید بعد از ۱۰۰ سال به کجا بروند؟ از سوی دیگر اگر دولت در پی افزایش فضای سبز در این جزیره است، چرا این کار توسط خود ساکنان صورت نگیرد که در حال حاضر نیز به کشاورزی و تولید محصولات کشاورزی با کیفیت بسیار بالا اشتغال دارند و از این راه روزگار خود را می‌گذرانند؟به همین دلیل یک سازمان غیردولتی مصری که عضو ائتلاف بین‌المللی

سکنا است دست به اقداماتی گسترده، از جمله دیدارهای متعدد با مقامات دولتی، تنظیم نامهٔ سرگشاده به رییس جمهور و همچنین ترتیب دادن دیدارهای برای گروه‌های مختلف از این جزیره و وضعیت ساکنان آن نموده است تا بدین ترتیب از "حق به شهر" ساکنان جزیره دفاع کند.

### جمع بندی

چنانچه مشاهده می‌کنید "حق به شهر" نیز مانند هر مفهوم دیگر، راه درازی را از نظریه تا عمل پیموده است. در حالی که این مفهوم در ابتدا توسط یک جامعه شناس - سوسیالیست و در مخالفت با سیطرهٔ سرمایه بر شهرها و در قالب اقدامی رادیکال عنوان شده است، اما خود نظریه پرداز -هائری لُهِفُور- راهی برای اجرای آن پیش پای پیروان و آیندگان قرار نداده است. بدین ترتیب حامیان بعدی نظریهٔ او تلاش نموده‌اند تا "حق به شهر" را به عمل نزدیک سازند؛ مارک پورسل تلاش کرده است تا مفهومی جدید - شهروندی لُهِفُوری- را با استفاده از آن خلق نماید و مثال‌هایی را نیز برای آن برشمرده است، در واقع او معتقد است، ایدهٔ لُهِفُور با وجود همهٔ مشکلاتش می‌تواند یک راه حل عملی خوب برای نجات و احیای شهروندی در دوران معاصر باشد. دیوید هاروی اما عملی ساختن این ایده را در گروهی فعالیت‌های جنبش‌های اجتماعی و شهری می‌بیند که در پی بازستاندن حق خود از سیستم سرمایه داری هستند و بسط "حق به شهر" را در گروهی حمایت از آن می‌دانند.

اما شاید هیچ فرد و گروهی به اندازهٔ سازمان‌ها و شبکه‌های بین‌المللی که برای ایجاد تغییراتی واقعی در این زمینه شروع به کار کرده‌اند، در صدد "عملی ساختن" حق به شهر برنیامده باشد، یکی از آن‌ها "ائتلاف بین‌المللی سکنا" است که فعالیت‌هایش گسترهٔ وسیعی از دنیا را در برگرفته است و از آمریکای لاتین تا ژاپن ادامه یافته است.

با این وجود بررسی چندین نمونه از فعالیت‌هایی که با پشتیبانی این ائتلاف در نقاط مختلف دنیا صورت گرفته است، به ما نشان می‌دهد که حداقل در بسیاری از موارد "حق به شهر" به "حق دسترسی به سکونتگاه" تقلیل یافته است. در واقع بسیاری از مبارزات با شعار ترویج "حق به شهر" در پی جلوگیری از تصرف زمین‌های مسکونی توسط دولت و شرکت‌ها یا بهبود شرایط زندگی کسانی هستند که در اقامتگاه‌های غیررسمی- همچون پیاده‌ها- زندگی می‌کنند.

به این ترتیب "عملی ساختن" حق به شهر به قیمت تقلیل آن به یک موضوع صورت گرفته و ایدهٔ "رادیکال" لُهِفُور چندان که باید و شاید درست درک نشده است. شاید آنچه سازمان‌ها و شبکه‌های علاقه مند به ترویج این موضوع باید در پی آن باشند، پرداختن به جنبه‌های دیگر "حق به شهر"، جنبه‌های اساسی تر و بنیادی‌تر آن، همچون مداخلهٔ مردم در ساخت فضاهای شهری و اهمیت یافتن ارزش استفاده ای-در برابر ارزش مادی- فضاهای شهری نیز باشند.بردن ایدهٔ لُهِفُور از "نظریه" به "عمل" پروژه ای طولانی و زنده است که امروزه توسط سازمان‌ها و شبکه‌های مختلفی در دنیا دنبال می‌شود، اما با سختی‌ها و مشکلات خاص خود نیز همراه است. در واقع سؤال این است که چگونه می‌توان مفهومی انتقادی و رادیکال همچون "حق به شهر" را که در پی واژگون ساختن روابط آشکار و پنهان سرمایه‌داری در شهرها و در انداختن طرحی نو است، در جوامع سرمایه- محور فعلی و در قالب نوعی از شهروندی لیبرال-دموکراتیک پیاده ساخت؟

این سؤال، منظر جدید پیش روی افراد آکادمیگ، روشنفکران، فعالان مدنی و مدیران و متخصصان شهری می‌گشاید که از طریق آن می‌توان بسیاری از مشکلات کلان شهرها، از جمله کلان شهر تهران را که در چنبرهٔ نوعی سرمایه داری بیمار و دولت سالاری گرفتار آمده است، رمزگشایی نماید.

هرکدام از این رویکردها به حق شهر ممکن است از وجوه مثبت و منفی دستمایهٔ نقد شود؛ چنانچه آکادمیسین‌ها

San Diego CA. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.

- Ortiz, E (2010). The Construction Process towards the right to the city in Latin America in Sugranyes and Mathivet(eds).pp 113-120
- Painter, J. (1995) Regulation theory, post-Fordism, and urban politics. In: Judge D., Stoker G.et al. (eds), Theories of urban politics, pp. 276–296. Sage, Thousand Oaks.
- Peck, J. (1998) Geographies of governance: TECs and the neo-liberalisation of ‘local interests’. Space & Polity 2: 5–31.
- Purcell, M. (2002) Excavating Lefebvre: The right to the city and its urban politics of the inhabitant. GeoJournal 58: 99–108
- Purcell, M. (2003) Citizenship and the right to the global city: reimagining the capitalist world order. International Journal of Urban and Regional Research 27(3): 564-590.
- Salmon S. (2001). The right to the city? Globalism, citizenship, and the struggle over urban space. Paper presented at a conference on 97th Annual Meetings of the Association of American Geographers, New York, February.
- Shields,Rob(2001). “Henri Lefebvre: Philosopher of Everyday Life” in Profiles in Contemporary Social Theory, A. Elliott and B. Turner eds. Profiles in Contemporary Social Theory. London:Sage
- Staeheli L., Kodras J. and Flint C., (eds), (1997) State devolution in America: implications for a diverse society. Thousand Oaks, Sage.
- Sugranyes, Ana and Mathivet, Charlotte(2010). Cities for All: Proposals and Experiences toward the right to the city. Habitat International Coalition (HIC) (available at: www.hic-net.org)
- Swyngedouw, E. (1996) Reconstructing citizenship, the re-scaling of the state and the new authoritarianism: Closing the Belgian mines. Urban Studies 33: 1499–1521

از طرفی به این متهم می‌شوند که در خلال بحث‌های خود ممکن است جنبه‌های رهایی بخش این ایده را وانهاده یا فروکاهند، ولی از طرف دیگر ممکن است آنها را تعمیق بخشند. روشنفکران ممکن است به رمانتیک و فانتزی کردن بحث و تبدیل آن به یک مد فکری شعاری متهم شوند و از طرفی ممکن است تفاسیر آن‌ها در جهت فراگیری و ترویج ایده‌ی حق شهر در افکار عمومی و سیاسی منجر به برانگیزاندگی و تغییراتی شود. و عملگرایان (فن سالار یا فعال مدنی) ممکن است به تقیل دادن آن به جنبه‌های فن سالارانه و کاربردی متهم شوند در حالیکه از دیگر سو، سعی توأم با خلاقیت آنها ممکن است به کشف جنبه‌های جدیدی از کاربرد این ایده چه در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری شهری و چه در مقاومت‌های سیاسی و ابتکارات مدنی منجر شود

منابع:

- Buckingham, Shelly(2010). Examining the right to the city from a Gender Perspective in Sugranyes and Mathivet(eds).pp 57-63
- Capron G., (2002). Accessibility for ‘modern urban public spaces’ in Latin- American cities: Physical appearances and socio-spatial pertinences. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.
- Fenster, Tovi(1999) “Culture, Human Rights and Planning (as Control) for Minority Women in Israel.” In Gender, Planning and Human Rights, edited by T. Fenster, 39-51. London: Routledge, 1999Fenster, Tovi(2010)” The right to the city and Gendered Everyday Life” in Sugranyes and Mathivet(eds). P 63-76
- Fenster, Tovi. (2006) “The right to the city and Gendered Everyday Life”. Mkan, Adalah’s Journal for Land, Planning and Justice. Vol. 1, pp. 40-50.Harvey, D. (1989): From managerialism to entrepreneurialism: the transformation of urban governance in late capitalism. Geografiska Annaler71 B: 3–17.
- Harvey, D(2008) “The right to the city,” New Left Review 53, Sep
- Harvey, David (2009). Opening speech at the Urban Reform Tent, January 29, 2009, World Social Forum, Belem
- (available at: <http://www.reclaiming-spaces.org/crisis/archives/245>)
- Hess R. et S. Deulceux, G. Weigand (2009), “Relire Henri Lefebvre”, Préface de Henri Lefebvre, Le droit à la ville, Ed. Economica, 3ième édition,
- Hettne B. (2000). The fate of citizenship in post-Westphalia. Citizenship Studies 4: 35–46.
- Isin E. and Wood P. (1999). Citizenship & identity. Sage, Thousand Oaks.
- Krasner S. (2000). Compromising Westphalia. In: Held D. and McGrew A. (eds), The global transformations reader: An introduction to the] globalization debate, Polity Press, Malden, MA.
- Lamb M., (2002). Vernacular Practice and the Emergence of Policy: An Analysis of Trespassing on a Brooklyn Golf Course. Paper presented at a conference on Rights to the city, Rome, May.
- Lefebvre H. (1996). Writings on cities. Blackwell, Cambridge, MA.
- Lefebvre, H. (1968), Le droit à la ville, Ed. Economica, 3ième édition,Massey, Doreen(1994). Space, Place and Gender. Cambridge: Polity Press.
- Mitchell D. and Staeheli L. (2002): Clean and safe? Redevelopment and homelessness in